راه کوفه ـ مکه، کهن ترين راه عراق به حجاز

رسول جعفريان

اسلام در سال­هاي 17 ـ 13 وارد عراق شد. مسير ورود این آیین الهی، بيابان­هاي برهوت ميان حجاز و عراق بود؛ بخشي از سمت حجاز به سمت مرکز عراق و بخشي دیگر، از جنوبي­ترین نقاط، به سمت بصره وحتي ازآن جنوبي­تر به سمت بحرين وسواحل جنوبي خليج فارس.

قبايل عرب از دير زمان در بخش­هايي از اين مناطق زندگي مي­کردند. بسياري از آنان مشتاق بودند در جنگي شرکت کنند و غنايمي به دست آورند. وقتي شنيدند که بنا است جنگی با ايران رخ دهد؛ ايراني که به هر روي تسلّطي بر عراق داشت، بسیار خوشحال شدند؛ زيرا غنايمی نصيب­شان مي­شد. طبيعي است که در روزهاي نخست، تصور پيروزي­هاي شگرف را نداشتند اما به زودي روشن شد که دولت ساساني چنان پوسيده و بي­جان است که به راحتي مي­توان بنياد آن را برانداخت.

پيش از اسلام، شهر حيره مرکزي بود که عراق و جزير ة العرب را به يکديگر پيوند مي داد. آن زمان، تاجران عربِ مکه، خود را از مسيري خاص به حيره مي­رساندند و در کارهاي تجاري آن ناحيه مشارکت مي­کردند.

پس از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سپاه خالد بن وليد از راه مدينه ـ حيره، راهيِ اين ديار شد تا با مرتد شدگان عرب؛ از جمله طليحة بن خويلد اسدي بجنگد. ادامة مسير، حمله به آن دسته از قبايل عرب بود که هنوز اسلام نياورده بودند. و سرانجام، آنان در ادامة همين مسير به عراق رسيدند.

در اخبار تاريخي آمده است: خالد از منازلي مانند «فيد» و «ثعلبيه» گذرکرد. اين دو، از مناطقي هستند که بعدها، از منازل مشهور در مسير کوفه ـ مکه به حساب آمدند.

در پايان سال 12 هجري بود که گروهي از مسلمانان، همراه خالد با سرعت تمام اين مسير را طي کرده و حج گزاردند. [1] اين بايد نخستين سفر حج باشد که ميان عراق و حجاز برقرار شده است.

فرمانده بعدي که به عراق اعزام شد، سعد بن ابي وقاص بود. نوشته­اند که وي سه ماه در ثعلبيه ماند. در مسيري که وي طي کرده، از منازلي مانند زرود، شرف و عذيب هم ياد شده است. [2] اين­ها همان منزل­هايي است که در راه کوفه ـ حجاز وجود دارد و تا قرن­ها به همين نام­ها شناخته شده بود.

پس از فتح عراق، اعراب بياباني که بر اين ديار مسلّط شده و همچنان خطر را حس مي­کردند، به دستور ايشان اجازه نيافتند به شهرهاي آبادي ـ حاشيه دجله ـ بروند، بلکه براي آن که روحية نظامي خود را حفظ کرده، در برابر خطرات احتمالي آماده بمانند، شروع به ساختن کمپ­هاي نظامي کردند و در آنجا مستقر شدند. زمان استقرار آنان طولاني بود و به همين دليل زن و فرزندان خويش را هم به عراق آوردند. نتيجه آن شد که آنان در دو مرکز عمده در جنوب و مرکز عراق استقرار يافتند. يکي کوفه و ديگري بصره. آنان اين دو شهر را که ابتدا موقت بنا کرده بودند، اندک اندک دائمي اش کردند براي ادامة فتوحات در ايران مورد استفاده قرار دادند. بصره براي ادامة فتوحات در جنوب و مرکز ايران و کوفه براي ادامه فتوحات در مرکز به سمت آذربايجان از يک طرف و خراسان از سوي ديگر مورد استفاده قرار گرفت.

ارتباط اين دو مرکز با حجاز، به دلايل مختلف استوار بود:

1. اقوام و خويشان بسياري از آنان در حجاز بود و طبيعي است بايد به آنان سر مي زدند. آنان حجاز را موطن خود مي­دانستند. اين امر به خصوص در بارة اصحاب پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم که از حرمين آمده بودند، بيشتر صدق مي­کرد.

2. آنان همواره حج را به عنوان امري ديني، مد نظر خود داشتند. علاوه برآن، عشق آنان به زيات قبر پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم بسيار جدي بود. بنابرين، مي بايست اين مسيرکه فاتحين از آن راه به عراق رفته­اند آباد شود و مورد استفادة اين افراد قرار گيرد.

حاکمان بعدي که در بصره تعيين شدند، از جمله ابوموسي اشعري و پس از آن، عبدالله ابن عامر بن کريز، از همين مسير، از مدينه به بصره رفتند. بنابراين، بايد در طول اين سال­ها اصلاحاتي در اين راه­ها، به­خصوص در زمينة ايجاد چاه براي تأمين آب جهت حجاج و سربازاني که در اين مسير رفت و آمد مي­کردند، ايجاد شده باشد.

امام علي (ع) به دنبال ماجراي شورش اصحاب جمل، از مدينه به ميانه راه بصره ـ کوفه آمد. در اين سفر امام در ربذه، فيد و ثعلبيه توقف داشته و در منابع از آنها ياد شده است. [3]

از اين رو بود که راه عراق به حجاز ـ که بي گمان پيش از اسلام هم مورد استفاده بوده ـ جدي­تر و بيشتر مورد استفاده قرار گرفت. مي­توان تصور کرد که از همان زمان، حاکمان نيز به اين امر توجه خاص داشتند. بايد بدانيم که در آن روزگار هنوز بحث حمله به کاروان هاي حج و مسافران راه، مانند دوره­هاي بعد، چندان جدي نبود. البته حملة قبايل به يکديگر مطرح بود اما مورّخان چنين باور دارند که حمله به کاروان­ها بيشتر از قرن سوم هجري به اين سو، مورد توجه اعراب بدوي قرار گرفت. اعرابي که از نعمت زندگي شهري برخوردار نبودند، دستشان از غنايم شهرها کوتاه بود و براي اين که اين ناداري خويش را تلافي کنند و در عوض بي توجهي حکومت ها، به کاروان هاي حج حمله مي­کردند.

به هر روي، مسيري­که ميان عراق و حجاز مورد توجه قرارگرفت، يکي از معروف­ترين راه هاي حج در آغازين دورة فتوحات اسلامي است. اين مسير تا روزگاران اخير به عنوان راهي که حجاج از آن براي حج استفاده مي کردند مطرح بود و تاريخچة بسيار مهمي دارد. طبيعي است که راه ياد شده، تنها براي حج نبود و ارتباط ميان دو بخش مهم دنياي اسلام به لحاظ ديني و اقتصادي از اين مسير برقرار مي­شد.

مسير امام حسين علیه السلام از مکه به کوفه يا راه عراق ـ حجاز

دقيق­ترين آگاهي­ها در بارة راه عراق، در ميان قرن اول هجري، در بارة مسيري است که امام حسين علیه السلام از مکه به سمت کوفه پيمود و البته پيش از رسيدن به کوفه، راه را کج کرد و به سمت کربلا رفت. اطلاعات دقيق در بارة اين مسير، در منابع تاريخي مربوط به کربلا، در آثاري مانند «اخبار الطوال»، «انساب الاشراف»، «تاريخ طبري» و منابع ديگر آمده است.

مورخان به مناسبت بيان رويدادهاي اين سفر و اين که هر کدام در کدامين نقطه اتفاق افتاده، اين اطلاعات را ارائه کرده­اند. اين مسير دقيقاً همان مسير اصلي ميان کوفه ـ مکه است؛ راهي­که پيش و پس از آن، حاجيان ازآن براي رفت و برگشت در سفر حج استفاده مي­کردند.

منازلي­که دينوري در اخبار الطوال دربارۀ مسير امام حسين علیه السلام يادکرده، عبارت است از:

ـ تنعيم (جايي­ است در مکه که امام حسين علیه السلام در آنجا با کارواني حکومتي که از يمن مي­آمد، برخورد کرد).

ـ صفاح (جايي است که گفته­اند در آنجا با فرزدق ملاقات کرد).

ـ بطن الرُّمه (جايي­ است که امام حسين در آن، نامه­اي به اهل کوفه نوشت و از نامة مسلم و اجتماع مردم در پيرامون وي ياد کرد).

ـ زرود (جايي­که با چادر زهيربن قين برخورد کرد و او را به همراهي خود فرا خواند که سرانجام زهير پذيرفت).

ـ زباله (جايي که کساني از کوفه آمدند و خبر قتل مسلم بن عقيل و هاني بن عروه را به او دادند).

ـ بطن عقيق (جايي که به اما خبر دادند ابن زياد سپاهيانش را ميان عذيب و قادسيه براي جنگ با وي گردآورده است. بطن عقيق يک منزل پيش از ذات عرق واقع شده و از ميقات­هاي پنجگانه به شمارآمده و ميقات اهل عراق براي مُحرم شدن است).

طبري شبيه اين خبر را، در منزل «بطن العقبه» دانسته است.[4]

ـ شرات (جايي درنزديکي عسفان،که حضرت شب را درآنجا سپري کرد وصبحگاهان به حرکت خود ادامه داد).

نيم روزي پس از حرکت از شرات بود که با سپاه حرّ برخورد کردند. در آنجا بود که حر اصرار داشت امام را به کوفه ببرد و امام تصميم به بازگشت داشت. قرار شد مسير را به سمت عذيب که راهي است ميان اين دو،کج کنند. از آنجا تا عذيب 38 ميل است.

ـ عذيب الحمامات (جايي است که در مسير به آن رسيدند و در آنجا اتراق کردند).

ـ قصر بنو مقاتل (امام حسين در حرکت از عذيب الحمامات مي­کوشيد از کوفه فاصله بگيرد تا آن­که به قصر بني مقاتل رسيد و در آنجا بود که با عبيدالله بن حرّ جُعفي ديدار کرد).

در اين هنگام امام حسين علیه السلام مي­کوشيد از کوفه دور شود و به سمت باديه برود اما حرّ مانع مي­شد، تا به کربلا رسيدند. [5]

مشابه همين مطالب در منابع ديگر، البته گاه با افزوده­هايي آمده است. براي نمونه، از ثعلبيه ياد شده است؛ جايي که کساني از مردم کوفه خبر مسلم را به امام حسين دادند.[6]

چنان­که از منطقة حاجز ياد شده است؛ جايي که امام حسين به اهل کوفه نامه نوشت و آن را به قيس بن مسهّر صيداوي داد تا به آنان برساند. [7]

راه کوفه ـ مکه در دورة اموي و عباسي

توجه جديِ دولت عباسي به راه عراق ـ حجاز، در آغاز، براي انتقال مرکز خلافت از شام به عراق بود. در دورة امويان، آنچه از توجه به راه­ها داريم، مربوط به اصلاح راه­ها و چاههاي آب راه شام ـ مدينه است اما در دورة عباسيان، از همان روزهاي نخست، اقداماتي در بهبود وضعيت راه کوفه ـ مکه آغاز شد. نوشته­اند که ابوالعباس سفاح (م. 136) درنخستين اقدام فرمان داد اين مسير را علامت زده، از کوفه تا مکه نشانه گذاري کنند «و فيها ضرب المنار من الکوفة الي مکة». [8]

اما از دورة منصور عباسي (158 ـ 136) و سپس مهدي بود که توجه خاصي به مکه شد. منصور در سال 136 به نيابت از سفاح، امارت حج را داشت که در جايي به نام صُفَيه خبر مرگ برادرش را شنيد. پس از آن با وي به عنوان خليفه بيعت شد. در سال 158 هم در سفر مکه بود که درگذشت. در زمان او، مسؤول براي نظارت بر راه حج، به ويژه تأمين آب و اصلاح چاه­ها ايجاد شده بود.[9]

دوران مهدي، دوران مهمي براي اصلاح راه حج بود. طبري نوشته است:

در سال 161، مهدي بگفت تا در راه مكه از قادسيه تا زباله قصرهايي بسازند وسيع­تر از قصرهايي كه ابو العباس ساخته بود و بگفت تا بر قصرهاي ابو العباس بيفزايند. منزلگاه­هايي را كه ابو جعفر ساخته بود، به حال خود باقي گذاشت و بگفت تا در هر آبگاهي آبگير بسازند و ميل‏ها و بركه‏ها را تجديد كنند و پهلوي آبگيرها چاه حفر كنند. اين كار را به يقطين بن موسي سپرد و همچنان تا به سال صد و هفتاد و يكم با وي بود و ابو موسي برادر يقطين در اين كار جانشين وي بود. [10]

عباسيان تا دو قرن پس از آن، حاکمان مکه را از افرادي از خاندان خويش مي­گماردند و به همين دليل به حجاز به چشم جايي بس مهم مي نگريستند. منصور و سپس فرزندش چندين بار به حج آمدند و لازمة اينها توجه ويژه به اصلاح اين مسير و فراهم کردن زمينه براي سفرهاي آسان­تر بود. مقريزي نوشته­است:

«در هر منزل، منازل خاصي براي خلفا ساخته شد تاآنان درسفري­که دارند در آنها اقامت کنند. در اين خانه ها فرش و پرده و ظروف و وسايل ديگر وجود داشت.» [11]

مهدي عباسي در سال 164 قصد سفر حج کرد اما وقتي به عقبه رسيد، احساس کرد که آب بسيار بدبو و تلخ است و به همين دليل از سفر خودداري کرده يقطين بن موسي را که مسؤوليت اصلاح آب­ها و چاه­ها را داشت ملامت کرد. طبيعي است که پس از آن تصميم گرفته باشد تا در اين باره اقدام قاطعي به عمل آورد.

در کتاب «المناسک» از جاهايي ياد شده است که مهدي دست به اصلاح آن­ها زده و نام وي روي آن اماکن تا قرن سوم باقي مانده بود. بهترين نوع صدقات از سوي خليفه يا اطرافيان وي، کندن چاه در اين مسير و ايجاد برکه بود؛ به طوري که حجاج بتوانند به آساني از آب آن­ها بهره برده و گرفتار عطش و هلاکت نشوند.

در سال 166 مهدي عباسي فرمان داد در اين مسير «بريد» ايجاد شود و اين براي نخستين بار بود که رخ مي­داد. اگر تا آن زمان مشکل راه تنها مسأله حج و تجارت بود، اين بار کار بريد که نوعي کار اطلاع رساني و اطلاعاتي و حکومتي بود، مي­توانست عاملي براي اصلاح بهتر اين مسير باشد. براي اين کار شتران و قاطرها و ابزار ديگري در نظر گرفته شد و اين­ها به تجهيز اين راه کمک مي­کرد. [12]

هارون الرشيد (193 ـ 170) هشت بار به سفر حج رفت و در اين سفرها بود که اموال زيادي را براي اصلاح مسير و همين طور کمک به مردم مکه و مدينه هزينه مي­کرد. هارون به اهميت تسلّط معنوي بر حرمين آگاه بود و مي­دانست که اين کار، از عوامل اصلي استواري دولت و خلافت اوست. حتي گفته­اند برخي از اين سفرها با پاي پياده طي شد. هر بار که به سفر مي­رفت تعداد زيادي از عالمان و فقيهان نيز او را همراهي مي­کردند و وي تمامي هزينه هاي آنان را مي­پرداخت. [13]

از نقاطي­که در اين مسير نهايت اهميت را داشت، منطقة «ربذه» بود که 120 ميل با مدينه فاصله داشت و هارون معمولاً از آنجا عبور مي­کرد. اين همان منطقه­اي است که ابوذر به فرمان عثمان به آنجا تبعيد شد و زماني که درگذشت، کاروان حج عراق که عبدالله بن مسعود همراهش بود، به آنجا رسيد و در وقت مرگ بالاي سر ابوذر بود.

نويسندة «الامامة و السياسيه» خبري در بارة حنث قسم هارون و پياده به حج رفتن او ياد مي­کند. در همين سفر است که زبيده هم همراه اوست. زماني که او قصد خود را براي وزيرش عمرو بن مسعده بيان مي­کند، عمرو مي­گويد:

گفتم: اي امير مؤمنان، امسال را بگذار، شايد در سال آينده كار راحت‏تر شود.

هارون گفت: پذيرفتم.

گفتم: براي اين­كه مسير تو تا رسيدن به مكه از راحتي بيش‏تري برخوردار شود، فرمان مي‏دهم درختان فراوان بكارند و نهرهاي فراوان جاري سازند و به اين وسيله راه تو خوش آب و هوا شود. پس از مدتي عمرو بن مسعده نزد هارون رفت و از اين كه توانسته بود وظيفة خود را انجام دهد، او را آگاه كرد.

عمرو بن مسعده گويد: پس از اين كه هارون همراه همسر خود، زبيده از بغداد به راه افتاد، به مكه رفت و حج خود را با پاي پياده به جاي آورد، در اواخر ماه ذي الحجه سال 180 به بغداد بازگشت‏.[14] اين سفر وي که به آرامي انجام مي شد، سه ماه تمام به طول انجاميد.

در زمان مأمون (م 218) که کارهاي علمي و رياضي قدري رايج شد، وي فرمان داد تا مسير عراق ـ حجاز را بر حسب ميل اندازه بگيرند. بر اساس محاسبه­اي که صورت گرفت، اين مسير 812 ميل بود.[15]

تأمين امنيت راه عراق ـ حجاز

پس از اين زمان است که حمله­ها و هجوم قبايل بدوي به اين راه آغاز مي شود. دليل آن مي­تواند اين باشد که راه آباد شد و افرادي که به حج مي­آمدند، از ثروتمندان بودند. در مقابل، قبايل بدوي زندگي فلاکت باري داشتند و اين راهي بسيار مناسب براي مشتي فقير بود که به غنايمي دست يازند. از اين پس، مشکل تنها آباد کردن کاروانسراهاي ميان راه و اصلاح چاه­ها نبود، بلکه تأمين امنيت به تدريج به عنوان مسأله­اي مهم مطرح شد.

احمدالسباعي، دربارة نخستين حملة قبايل عرب، از غارت بنوسليم ياد کرده، مي­نويسد:

در سال 230، شماري از بنوسليم به قصد غارت برخي از شهرهاي حجاز [16] به آن ‌مناطق حمله كرده، به تباهي و غارت بازارها پرداختند و آزارشان به شمار فراواني از مردم‌ رسيد. آنان به راهزني پرداخته و به سپاه والي مدينه نيز يورش بردند. در همين سال، واثق‌ سپاهي را به فرماندهي يكي از ترك‌ها، با نام «بغاي كبير» به حجاز فرستاد. وي پنجاه نفر از آنان ‌را كشت و يك هزار نفر را كه به شرّ و فساد شهرت داشتند اسير كرد و در مدينه به ‌زندان انداخت.[17]

بنوسليم به­طور معمول نزديك به مدينه‌، در حرّة بنوسليم زندگي مي­كردند وطايفه‌اي از قيس عيلان بودند كه به قدرت و كثرت شهرت داشتند. به باور من اين نخستين‌ شورش غيرسياسي است كه قبايل بدوي حجاز طي تاريخ دورة اسلامي دست به آن زدند و هدفشان چيزي جز فساد و سير كردن شكم گرسنگان نبود. شگفت نيست كه در همين روزگار، صولت و شوكت خلفا نزد رعايا شكسته شد؛ چنان­كه اندكي پيش از آن‌، بخل خلفا در بخشش آغاز شده‌، سبب فقر و فاقة باديه‌هاي‌حجاز گرديد. اين فقر، بي­توجهي به سلطان را همراه داشت و اين خود منجر به بازي‌ باديه‌نشينان با امنيت عمومي شد. اين رفتار فسادزا، چندان به درازا كشيد كه به صورت يك عادت درآمد و قبايل حرب در ميان مكه و مدينه و نيز قبايل ديگري در شرق و جنوب آن‌، بر همين پايه رشد يافتند. [18]

مورّخان‌، پايان خلافت واثق به سال 232 را نقطه تحوّلي مي‌دانند كه در آن‌، عصر اول و طلايي عباسي، به عصر دوم عباسي كه روزگار تجزيه و فتنه‌هاي بزرگ است‌، تبديل‌مي‌شود.

گفته­اند نخستين خليفه­اي که دست به اقدامات امنيتي براي حفاظت راه و حجاج از دست تجاوز قبايل بدوي زد، واثق عباسي (232 ـ 227) بود. وقتي واثق در سال 231 عزم حج کرد، مشکل کم آبي سبب شد، وي از تصميم خويش براي رفتن به حج منصرف شود. [19]

از اين پس، در زمان بيشتر خلفا، کساني از سوي آنان به عنوان ناظر راه معين مي­شدند و کارشان اصلاح چاه­ها، کندن چاه­هاي تازه، تأسيس منازل جديد براي استراحت و اتراق کاروان و مسائلي از اين دست بود. در زمان متوکل عباسي (مقتول 247) جعفر بن دينار مشرف بر راه کوفه بود که چندين سال اين اشراف وي ادامه داشت. در اين دوره، گاه در برخي از منازل، يکباره بيش از پنجاه چاه کنده مي­شد تا در پي آمدن حجاج که جمعيت آنان بسيار زياد بود، مشکلي پيش نيايد.

يعقوبي مي­نويسد: در حوالي سال 250، شخصي به نام محمد بن حاتم در مکه مسؤوليت راه­ها و مصانع آن را داشت. در سال 251 شخصي به نام عبدالله بن سليمان مشرف بر تنظيم راه يا به عبارت طبري «الموجه الي طريق مکة لضبط الطريق» بود. [20]

مسألة حج و کاروان حجاج از يک سو مورد هجوم قبايل بدوي قرار مي­گرفت و از سوي ديگر، به خصوص از اواخر قرن سوم هجري، موضوع برخي از منازعات سياسي ميان عباسيان و اسماعيليان شد. قرامطه که هوادار اسماعيليان بودند و تلاش مي­کردند تا دولت عباسيان را تضعيف کنند، کاري که از دستشان بر مي­آمد، حمله به کاروان­هاي حج بود. در اين باره منابع فراوان سخن گفته­اند.

عناويني به عنوان مسؤوليت اين افراد در ادوار مختلف ياد مي­شود؛ مانند «مشرفاً علي الطريق» يا «مصالح طريق الحج و عمارتها». [21] گاه کساني­که حاکم مدينه بودند، نظارت بر اين راه را نيز به دوش داشتند.

نا امني راه حج عراق در دوران مقتدر عباسي (320 ـ 295)

در دوران خلافت 25 سالة مقتدر نيز مسألة حج، همچنان مسأله­اي مهم براي خلافت عباسي است. حج تأمين کنندة مشروعيت خلفاي عباسي است و هر اشکالي که در آن پديد آيد، از ديد مسلمانان به معناي آن است که اين خلافت قابليت لازم براي ادارة امور مسلمانان را ندارد. بنا بر اين، آنان مي بايست توجه ويژه به حج کرده، مبالغ گزافي پول در اين راه هزينه مي­کردند. بخشي از اين پول، صرف راه حج مي­شد و بخش­هايي ـ که گاه بيشتر هم بود ـ خرج کمک به اهل حرمين مي­گرديد؛ به خصوص فقرا که فراوان بودند و مهاجران زيادي در ميان آنان بود.

همان­گونه که اشاره شد، موضوع امنيت در اين دوره، به مسألة بسيار مهم تبديل گرديد. قبايل بدوي مي­توانستند کاروان حج را تهديد کنند. آنان آگاه بودند که خليفه مي­بايد پولي به آنان بدهد تا آرام باشند. اگر نپردازد راه را نا امن خواهند کرد و اين خليفه است که ضرر خواهد نمود. گفته­اند مقتدر عباسي پولي که ساليانه براي تأمين مسائل مختلف راه و نيز کمک به اهالي حرمين هزينه مي­کرد 315000 دينار يعني سکه طلا بود. وي براي آن که نظارت بر راه بيشتر باشد، شخصي را به عنوان ناظر از سمت کوفه به حجاز مي­گمارد و ديگري را براي نظارت بر نيمة دوم راه؛ از مکه به سمت عراق معين مي­کرد. در سال 315 وزير مقتدر عباسي، علي­بن عيسي پول هنگفتي را تنها براي پرداخت به شماري از طوايف و به خصوص پنج هزار نيروي نظامي، از قبيلة بني اسد هزينه کرد تا آنان از راه مراقبت کنند. [22] به رغم همة اين مشکلات، باز هم مشکلات زيادي براي حجاج در طول راه پديد آمد. در اين سفر، حجاج گرسنگي زيادي تحمّل کردند و علت آن نبودن عمارت و آبادي در اين مسير و عدم امکانات بود. در واقع راه زبيده يا همان «راه جبل» که بعدها به اين نام خوانده شد، به طور کامل راهي خشک و بياباني بود.

از زمان مقتدر عباسي، کتيبه­اي سنگي به دست آمده است­که وي وزيرش علي بن عيسي را به عنوان مسؤول عمارت راه حج معين­کرده و وزير هم دو نفر را براي انجام اين کار گماشته است. تصويري از اين سنگ در کتاب «درب زبيده» (ص57) آمده که در آن نوشته است:

«أمر عبدالله جعفر الامام المتقدر بالله أمير المؤمنين اطال الله بقائه الوزير أبا الحسن علي بن عيسي ـ أدام الله عزّه ـ بعمارة طريق الجادة لحاج بيت الله الحرام... و تولّي ذلک أبو أحمد بن عبد العزيز الثقفي و مصعب بن جعفر الزبيري في سنة أربع و ثلاث مائة».

از اين فرمان چنين روشن مي شود که در دوران مقتدر (320 ـ 295) راه کوفه ـ مکه بازسازي شده است. ديگر آن­که مسؤوليت اين کار بر دوش وزير او، علي بن عيسي بود که از سال 278 تا 334 در تشکيلات عباسيان مشغول به کار بود. در اين باره، دو نفر مسؤوليت ويژه داشته­اند که هر دو از سوي وزير معين شده­اند.

در دوره­هاي بعدي، عضد الدوله بويهي را مي­شناسيم که به موازات تلاش­هايي که براي بازسازي بغداد کرد، به راه­ها نيز توجه داشت. اين توجه، بيشتر براي اصلاح برکه ها و چاه­ها بود.

ابن مسکويه مي­نويسد: او ماليات را از کاروان هاي حج برداشت و رفتارهاي نادرستي که با آنان مي­شد، از ميان برد. او چاه­هايي کند و چشمه ها را اصلاح و آبرساني در ميانة راه­ها ايجاد کرد.[23]

ملکشاه سلجوقي هم در راه حج عراق ـ حجاز اصلاحاتي پديد آورد و از جمله «منارة القرون» در روزگار وي ساخته شد که بعدها ابن جبير در سال 578 آن را وصف کرده است.

راه زبيده، به نام زبيده

در منابع قرن سوم و بعد از آن، از اين راه به نام «در زبيده» ياد مي­شود. در اينجا مراد از «در»، دروازه است. اما زبيده همسر هارون الرشيد است. وي دختر جعفر، فرزند منصور عباسي است. از وي به عنوان کسي که خدمات زيادي به راه حج عراق ـ حجاز کرده و همچنين پولي که ميان ساکنان مکه توزيع مي­کرده و هواي آنان را داشته، ياد شده است.

در کتاب «المناسک» حربي که از قديمي­ترين کتاب­ها در بارة راه هاي حج است، دست کم از دوازده منزل ياد شده که آثاري از برکه و چاه و بناهاي ديگر منسوب به زبيده دارد. اين کتاب نزديک به زمان زبيده بوده و در اين زمينه مي­تواند مورد استناد باشد. تعابيري مانند «برکۀ زبيده» «برکۀ ام جعفر» «قصر امّ جعفر» از تعابيري است که حربي در اين کتاب در بارة آثار منسوب به حربي استفاده کرده است.

شاعري به نام احمد بن عمرو در يکی از سفرها همراه زبيده بود و اشعاري در بارة منازل و مراحلي که زبيده در آن­ها کمک و اقدامی برای حاجیان کرده، سرود. متن اين ارجوزه را حربي در کتاب «المناسک» (562 ـ 545) آورده است.

یاقوت نیز اخبار اين منازل و کارهاي منسوب به زبيده را در «معجم البلدان» با عناوين «محدث، عنابه، سميره، برکة امّ جعفر، حسني، قروري، زبيديه، و هيثم» گزارش کرده است. اخبار اين برکه­ها و تلاش­هاي زبيده به قرون بعد هم رسيد تا آنجا که ابن جبير نیز در سفري­که از همين راه، از حجاز به عراق آمد، به­اين نکته تصريح مي­کند. همچنين ابن­بطوطه در قرن هشتم اين نکته را يادآور شده است.

مي­توان تصور کرد که در اين باره افراط­هايي صورت گرفته اما به هر روي پيداست که تلاش­هاي زبيده دراين زمينه چشمگير بوده است. اين خدمات نه تنها در راه عراق ­ـ ­حجاز بلکه براي مکه وآبرساني­آن ­هم کارهاي چشمگيري انجام داده وپول­هاي فراواني هزينه­کرده است.[24] ازرقي [25] در اين باره اطلاعاتي به دست داده؛ چنان که يعقوبي هم مطالبي را يادآور شده است.[26]

به­جز زبيده، نام بسیاری از خلفا، اميران وحاکمان بلاد اسلامي در فهرست­کساني ياد شده است که در اين زمينه خدماتي داشته­اند. بسياري از افراد خيّر هم که دارای سرمایه و ثروتی بوده­اند، در اين زمينه اقداماتي مانند کندن چاه و ايجاد برکه داشته­اند که نامشان از يادها رفته است.

دکتر سعد الراشد فهرستي از نام افراد شناخته شده را در کتاب «درب زبيده» (ص70 به بعد) آورده است. اين افراد عبارت­اند از:

ـ عيسي بن موسي بن محمد بن علي بن عبدالله بن عباس.

ـ فرزندش موسي بن عيسي که اطلاعاتي از اقدامات آن­ها در کتاب «المناسک» حربي در اختيار است.

ـ عيسي بن علي، عموي سفاح.

ـ عبدالصمد بن علي که چاهي در فيد و مسجدي در منزل اوطاس بنا کرده است.

ـ ابومسلم خراساني که گفته­اند: به هر منزلي مي­رسيد به اعراب کمک مالي می­کرد و چاه مي­کند و راه را اصلاح مي نمود.

ـ يقطين بن موسي ـ پدر علي بن يقطين از اصحاب معروف امام کاظم علیه السلام ـ

ـ کساني از خاندان برامکه.

ـ خزيمة بن خازم که از فرماندهان دولت عباسي در زمان هارون بود. منزل خزيميه در ميان منازل اين راه به نام او و خدمات وي است.

ـ ابودلف عيسي بن عيسي.

ـ خالصه کنيز خيزران ـ مادر هارون ـ نام وی به عنوان کسي که آثاري در اين مسير از وي برجاي مانده و حربي در مناسک از آنها ياد کرده، آمده است.

ـ مسرور خادم که حاجب هارون بود.

ـ عمر بن فرج رخجي از امراي دورة مأمون و متوکّل. نام وی در ميان کساني که خدمتي به حجاج در اين راه کرده­اند آمده است.

نام افرادي که در قرن سوم مي­زيستند و خدمتي در اين راه کرده­اند، فراوان است. در قرن چهارم از:

ـ بدر بن حسنويه (م 405). حاکم منطقة جبال و همدان و دينور در ايران ياد شده است.؟؟؟ وي شيعه بوده و وصيت کرده است که در نجف کنار امير المؤمنين علیه السلام دفن شود. منابع تاریخی از خدمات او در اين راه ياد کرده­اند. وي مبالغ هنگفتي سالیانه به اعراب ميان راه مي­داد تا به حجاج حمله نکرده و برابر آزار ديگران، از آنان حفاظت کنند.[27]

در قرن ششم جمال الدين اصفهاني (م 559) شهرت به خدمت در اين مسير و به خصوص مکه و مدينه داشت که شرح حال وي را در ادامه خواهيم آورد.

اختلافات مذهبي و راه زبيده

در اواخر قرن سوم بود که جريان اسماعيليه و شعب آن توانستند در برخي از نقاط جهان اسلام موقعيتي به دست آورند. پيدايش قرامطه در منطقه احساء و بحرين، از پديده هاي مهم نيمة نخست قرن چهارم هجري است. اين گروه با دولت عباسي به شدت درگير بودند و به همين دليل تلاش مي­کردند اين دولت را که در صدد استفادة سياسي از حج بود، تحت فشار بگذارد. قرامطه تنها راهي که براي تحت فشار گذاشتن دولت عباسي داشتند، اين بود که راه حج را به روي امير الحاج عراق ببندند. قرامطه به بصره و سواد عراق هم يورش مي بردند و تلاش مي­کردند تا دولت عباسي را از اين منطقه عقب برانند. عباسيان هم هر روز لشکري بسيج کرده به جنگ قرمطيان مي فرستادند.

منطقه احسا و قطيف تا بصره و حتي از آنجا تا مکه زير نفوذ قرامطه درآمد و آنان هر سال که اراده مي­کردند، کاروان هاي حج اعزامي از طرف دولت عباسي را تحت فشار مي­گذاشتند. منابع تاريخي سني، در همة اين موارد می­کوشند قرامطه را بدنام کنند که البته آنان نيز اشتباهاتي داشتند. نتيجه آن شد که راه حج براي سال­ها ناامن ماند و از اين حيث و به دليل اهميت آن، اخبارش در منابع مهم انعکاس يافت.

نخستين بار از زکرويه بن مهرويه ياد شده­که در سال 294 به­کاروان حج ـ که از مکه باز مي­گشت ـ حمله کرد. در سال 312 قرامطه به فرماندهي ابوسعيد جنابي به کاروان حجاج در منطقة زرود حمله کردند. آنان گاه شخصيت­هاي برجسته­اي را که در اين کاروان­ها بودند، دستگیر می­کردند.

اخبار نقل شده در رويدادهاي مربوط به سال­های291 و پس از آن، نشانگر آن است که عباسيان هم حملات سختي به قرامطه داشتند و هم اسرا و زندانيان آنان را کشته و پيش از کشتن دست و پايشان را قطع مي­کردند. در واقع اين خشونت متقابلي بود که ميان دولت عباسي و قرامطه روي مي­داد. در اين ميان بيشترين ضرر متوجه حاجیان بود.

ابن جرير طبري در بارة رويداد حملة قرامطه در سال 294 مي­نويسد:

«شش يا هفت روز مانده از محرم، كاروان به واقصه رسيد. مردمِ منزلگاه، بيمشان دادند و خبرشان دادند كه ميان آن­ها و قرمطيان چهار ميل است كه حركت كردند و نماندند و نجات يافتند. حسن بن موسي ربعي و سيما ابراهيمي در اين كاروان بودند. وقتي كاروان دور شد، قرمطي به واقصه شد و از آن­ها دربارة كاروان پرسش كرد. بدو گفتند كه در واقصه نماند. آن­ها را متهم داشت كه كاروانيان را از حضور قرمطيان خبردار كرده‏اند و جمعي از علافان آنجا را بكشت و علف را بسوخت. مردم واقصه در قلعة خويش حصاري شدند. قرمطي روزي چند آنجا بماند. سپس از واقصه سوي زباله رفت.

از محمد بن داود آورده‏اند كه گفته بود: سپاهيان به تعقيب زكرويه سوي چشمه‏هاي طف رفتند. سپس از آنجا برفتند كه خبر يافته بودند كه وي در سلمان است.

علان بن كشمرد با گروهي از سواران نخبة سپاه، از راه جادة مكه سوي زكرويه رفت تا در سبال فرود آمدند. سپس از آنجا سوي واقصه رفت و از آن پس كه كاروان نخستين گذشته بود، آنجا فرود آمد. زكرويه در راه خويش به طايفه‏هايي از بني اسد گذشت و آن­ها را از خيمه‏هايشان گرفت و با خويش ببرد. وي آهنگ حج گزاران بازگشته از مكه داشت و از جاده، آهنگ آن­ها كرد.

چهارده روز مانده از محرم اين سال، خبر پرنده [خبر الطير] از كوفه آمد كه زكرويه به روز يكشنبه، يازده روز رفته از محرم، در راه مكه در عقبه، راه كاروان خراسانيان را بسته كه با وي به سختي نبرد كرده‏اند. از آن­ها پرسيده كه سلطان ميان شما هست؟ گفته‏اند: «سلطاني در ميان ما نيست و ما حج‏گزارانيم.» به آن­ها گفته: «برويد كه من قصد شما ندارم.» اما چون كاروان روان شده، از پي آنها برفته و بر آن تاخته، يارانش نيزه‏ها را در شتران فرو مي‏برده‏اند و شكم آن را مي‏دريده‏اند كه فراري مي‏شده. كاروان درهم ريخته‏اند و ياران خبيث بر سر حج گزاران ريخته‏اند و چنان كه مي‏خواسته‏اند آن­ها را مي‏كشته‏اند. مردان و زنان را كشته و هر كس از زنان را كه خواسته‏اند اسير گرفته‏اند و هرچه را در كاروان بوده به تصرف آورده‏اند.

يكي از كساني كه از اين كاروان گريخته بود، به علان بن كشمرد رسيد كه خبر از وي پرسيد و رخداد كاروان خراسانيان را به او گفت و گفت: «ميان تو و آن قوم، جز اندكي نيست، امشب يا فردا كاروان دوم مي‏رسد كه اگر علمي از آن سلطان را ببينند، دلهاشان قوت گيرد، دربارة آن­ها خدا را، خدا را.» علان، همان دم بازگشت و به همراهان خويش دستور بازگشت داد و گفت ياران سلطان را به معرض كشته شدن نمي‏برم. پس از آن، زكرويه بيامد و كاروان دوم بدو رسيد و چنان بود كه سلطان خبر فاسق و رفتار وي را با حج گزاران، همراه گروهي از فرستادگان كه از راه جاده بگشته بودند به سران كاروان دوم و سوم و كساني از سرداران و دبيران كه در آن بودند، نوشته بود و دستور داده بود كه از وي حذر كنند و از جاده بگردند و سوي واسط و بصره روند، يا سوي فيد يا مدينه بازگردند، تا سپاهيان به ايشان برسند. اين نامه‏ها بدان­ها رسيد، اما نشنيدند و نماندند و توقف نكردند. مردم كاروان روان بودند، مبارك قمي و احمد بن نصر عقيلي و احمد بن علي همداني نيز با كاروان بودند. وقتي به فاجران رسيدند كه از واقصه حركت كرده بودند و آبهاي آن را كور كرده بودند و بركه‏ها و چاه­ها را با مردار شتر و اسباني كه همراه داشته بودند و شكم آن دريده بود، پر كرده بودند. به روز دوشنبه، دوازده روز رفته از محرم، قرمطيان به منزلگاه عقبه رسيدند. مردم كاروان دوم با آنها نبرد كردند، ابوالعشائر با ياران خويش پيشاپيش كاروان بود. مبارك قمي با همراهان خويش در دنباله كاروان بود. ميان آنها پيكاري سخت رفت، چندان كه قرمطيان را عقب راندند و نزديك بود بر آنها ظفر يابند، اما فاجران از دنباله‏دارانشان غفلتي يافتند و از آن سمت هجوم بردند و نيزه‏هاي خويش را در پهلو و شكم شترانشان نهادند كه شتران درهمشان كوفتند، قرمطيان به كاروانيان دست يافتند و شمشير در ايشان نهادند و همه را بكشتند، بجز آن­ها كه به بردگي گرفتند. پس از آن سواران را تا چند ميلي عقبه فرستادند كه به رستگان از شمشير رسيدند و امانشان دادند كه بازگشتند و فاجران همگيشان را بكشتند و از زنان هركه را خواستند به اسيري گرفتند و مال و كالا را به تصرف آوردند. مبارك قمي و پسرش كشته شدند. ابو العشائر اسير شد. كشتگان را فراهم آوردند و روي هم نهادند كه چون تپه‏اي بزرگ شد. پس از آن دو دست ابو العشائر و دو پاي وي را ببريدند و گردنش را بزدند. از زنان هركه را مورد رغبتشان نبود آزاد كردند. گروهي از زخميان كه ميان كشتگان افتاده بودند گريختند و به هنگام شب خويشتن را كشيدند و برفتند. كس بود كه جان داد و كس بود كه نجات يافت و اينان اندك بودند و چنان بود كه زنان قرمطيان با كودكان خويش ميان كشتگان مي‏گشتند و آب به آنها عرضه مي‏كردند و هر كه با آنها سخن مي‏كرد هلاكش مي‏كردند.

به قولي در كاروان نزديك بيست هزار مرد بود كه همگي كشته شدند، بجز گروهي بسيار اندك كه توان دويدن داشتند و بي‏توشه جان بردند يا زخمدار ميان كشتگان افتادند و بعد گريختند، يا كسي كه او را به بردگي به خدمت خويش گرفتند.

گويند: مال و اثاث گرانقدري كه از اين كاروان گرفتند معادل دو هزار هزار دينار بود.

از يكي از سكه زنان [ضرّابين] آورده‏اند كه گفته بود: «نامه‏هاي سكه زنان مصري به ما رسيد كه در اين سال توانگر مي‏شويد كه خاندان ابن طولون و سرداران مصري كه سوي مدينة السلام رفته‏اند و كساني كه وضعي همانند آنها داشته‏اند كس فرستاده‏اند كه‏ مالشان را از مصر به مدينة السلام حمل كنند. ظروف طلا و نقره و زيور را شمش ريخته‏اند و به مكه برده‏اند كه همراه حج گزاران به مدينة السلام بيارند كه با كاروان­هايي كه سوي مدينة السلام روان مي‏شد حمل شد و همه از دست رفت.» گويند: در آن اثنا كه قرمطيان به روز دوشنبه اين كاروان را مي‏كشتند و غارت مي‏كردند، كاروان خراسانيان بيامد كه جمعي از قرمطيان سويشان رفتند و با آن­ها نبرد كردند و سرانجامشان چون اين كاروان شد.

وقتي زكرويه از كار كاروان دوم حج گزاران فراغت يافت و اموالشان را بگرفت و حرمتهاشان را روا كرد، همان وقت از عقبه حركت كرد. پيش از رفتن بركه‏ها و چاه­هاي آنجا را از مردارهاي انسان و اسب پر كرد.

خبر بريدن كاروان دوم از كاروان­هاي سلطان شامگاه روز جمعه، چهارده روز مانده از محرم، به مدينة السلام رسيد و اين بر همه مردم و بر سلطان گران آمد. عباس بن ـ حسين وزير، محمد بن داود دبير را كه ديوان­هاي خراج و املاك مشرق و ديوان سپاه را به عهده داشت دعوت كرد كه سوي كوفه رود و آنجا بماند كه سپاه­ها سوي قرمطي فرستد، و او يازده روز مانده از محرم، از بغداد برون شد و مال­هاي بسيار براي دادن به سپاهيان همراه برد.

پس از آن، زكرويه سوي زباله رفت و آنجا فرود آمد و پيشتازان از پيش و پس خويش فرستاد كه بيم داشت ياران سلطان كه مقيم قادسيه بودند بدو برسند. وي در انتظار كاروان سوم بود كه اموال بازرگانان در آن بود. پس از آن سوي ثعلبيه رفت، سپس سوي شقوق و آنجا ما بين شقوق و بطان بر كنار ريگزار، در محلي موسوم به طليح در انتظار كاروان بماند كه از جمله سرداران نفيس مولدي در آن بود و صالح سياه كه محمل و خزانه را همراه داشت و چنان بود كه معتضد، جواهري گرانقدر در محمل نهاده بود. ابراهيم بن ابي اشعث نيز كه قضاي مكه و مدينه و كار راه مكه و مخارج اصلاحات آن با وي بود، در اين قافله بود با ميمون بن ابراهيم دبير كه كار ديوان زمام خراج‏ و املاك با وي بود و احمد بن محمد معروف به ابن هزلج و فرات بن احمد و حسن بن اسماعيل، خويشاوند عباس بن حسن، كه متصدي بريد حرمين بود، و علي بن عباس نهيكي.

وقتي مردم اين كاروان به فيد رسيدند، خبر زكروية خبيث و ياران وي به آن­ها رسيد كه روزي چند در فيد بماندند و منتظر بودند از جانب سلطان نيرو گيرند و چنان بود كه ابن كشمرد با سپاهياني كه سلطان با وي و پيش و پس از وي فرستاده بود، از راه سوي قادسيه بازگشته بود.

پس از آن زكرويه سوي فيد رفت كه عامل سلطان، به نام حامد پسر فيروز، آنجا بود. حامد با حدود يكصد مرد كه با وي در مسجد بودند، از مقابل قرمطي به­يكي از دو قلعة فيد پناه برد و قلعة ديگر را از مردان پركرد. زكرويه براي مردم فيد پيام همي فرستاد و از آن­ها مي‏خواست كه عامل خويش را با سپاهياني كه آنجا بودند به وي تسليم كنند و اگر چنين كنند امانشان مي‏دهد، اما آنچه را مي‏خواست نپذيرفتند و چون نپذيرفتند با آن­ها نبرد كرد و به چيزي از آن­ها دست نيافت. راوي گويد: وقتي قرمطي ديد كه تاب مردم آنجا را ندارد دور شد و سوي نباج رفت، سپس سوي حفير ابو موسي اشعري.

در آغاز ماه ربيع الاول، مكتفي، وصيف پسر سوارتكين را روانه كرد كه گروهي از سرداران نيز با وي بودند و از قادسيه از راه خفان برفتند. وصيف به روز شنبه، هشت روز مانده از ماه ربيع الاول با قرمطي مقابل شد كه آن روز را پيكار كردند. سپس شب ميانشان حايل شد و شب را با كشيك به سر كردند. پس از آن، نبرد با قرمطيان را از سر گرفت كه سپاه سلطان از آنها كشتاري بزرگ كردند و به دشمن خدا زكرويه رسيدند كه يكي از سپاهيان به وقتي كه پشت بكرده بود با شمشير ضربتي بدو زد كه به مغزش رسيد و اسير شد؛ با جانشينش و جمعي از خواص و خويشاوندانش از جمله پسر و دبيرش و همسرش. سپاه هر چه را در اردوگاه وي بود به تصرف آورد. زكرويه پنج روز بماند سپس بمرد كه شكمش را شكافتند.

و وي را به همان حال بياوردند، وصيف با اسيران حج گزار كه به دست قرمطي زنده مانده بودند بازگشت.» [28]

اين روايت و به خصوص برخي از مضامين آن، نشان مي­دهد که قرمطي ها دنبال لطمه زدن به کاروان هاي سلطاني بوده و در هر کارواني به سراغ کساني مي رفتند که از وابستگان به دولت عباسي بودند.

اين ماجرا البته ادامه يافت

در ذيل حوادث سال 312 آمده است:

«در اين سال، در آغاز محرم خبر به نزد خليفه رسيد، به بغداد، كه جنابي و قرمطيان راه حج گزاران را بريده‏اند و كشتار كرده‏اند و اسير گرفته‏اند و عامة مردم و خاندان سلطان و ديگران تلف شده‏اند و اين­كه عبد الله بن حمدان كار راه را عهده كرده و مردم با كاروان اول رفته‏اند و در آغاز مسير سالم بوده‏اند و چون به فيد رسيده‏اند خبر قرمطيان به آن­ها رسيده كه توقف كرده‏اند و نامه ابو الهيجاء به نزار محمد بن خراساني رسيده كه در كاروان اول بوده كه آنجا درنگ كند تا فراهم شوند. نزار درنگ كرده و كاروان­هاي شاريان وزيريان و خوارزميان پياپي رسيده وچون همگان در هبير فراهم آمده‏اند، جنابي و ياران قرمطيِ وي به آن­ها رسيده‏اند و بيشترشان را كشته‏اند. خبر به ديگر كاروان­ها رسيده كه در فيد فراهم بوده‏اند و دربارة بازگشت به وادي القري مشورت كرده‏اند كه در اين باب هم­سخن نشده‏اند.

سپس عازم شده‏اند و روان شده‏اند اما جنابي راه آن­ها را بريده و ابو الهيجای سردار، اسير شده و نزار گريخته اما زخم­ها داشته كه او را از پاي در آورده. پسري از آنِ حسين بن حمدان اسير شده با احمد بن بدر عمو و احمدبن محمد بن كشمرد و پسرش. مازج خادم برندة محمل اسير شده با فلفل غلام. نحرير، غلام بانو، نيز كه سالار كاروان بوده اسير شده. بدر و مقبل، هردوان غلام طايي كه سوارانِ به نام بودند و سالار و مدافع كاروان­ها مي‏شدند و حرمت و شهرتي داشتند، كشته شده‏اند. خزري و پسرش نيز كه هر دو سردار بودند، اسير شده‏اند. قرمطيان محمل را گرفته‏اند با همة جواهر و تحفه‏ها كه از آنِ سلطان بوده. از اموال مردم نيز چندان گرفته‏اند، بيرون از شمار! كساني كه جان برده بودند به مردم گفتند كه نزديك هزار هزار دينار طلا و نقره به دست قرمطيان افتاده بود و چندان كالا و بوي خوش و ديگر چيزها كه بهاي آن بيشتر از اين بود و اين­كه همة سپاه قرمطي هشتصد سوار بوده و باقيشان پياده بوده‏اند. همة كساني كه از دست قرمطيان جان برده بودند 103) (104 طعمة بدويان شده بودند و هرچه را كه نهان كرده بودند و با آن­ها مانده بود، به غارت رفته بود و بيشتر آن مردم از تشنگي و گرسنگي جان داده بودند.

وقتي آنچه به مردم رسيده بود و آنچه به مقتدر رسيده بود؛ از خسارت مال و مرد، به نزد وي به درستي پيوست. اين، به نزد وي و به نزد خاصه و عامه سخت بزرگ نمود و همة طبقات از آن به غايت غمين شدند. خليفه به ابن فرات دستور داد: به مونس خادم بنويسد كه از رقه بيايد تا به مقابلة قرمطي رود. نصر حاجب بدو نوشت كه شتاب كند و زودتر بيايد. مونس با خواص خويش از راه فرات روان شد و در رهسپردن شتاب آورد و در غرة ماه ربيع الأول به بغداد رسيد.» [29]

در سال 316 قرامطه به مکه يورش برده و در آنجا برخي از زر و زيورها را از حرم کنده، بردند. [30] در سال 317 نيز حجر الاسود را کندند و به ديار خود بردند. اين زمان ابوطاهر قرمطي فرماندهي آنان را داشت. قرمطيان به خاطر اين کار مورد سرزنش خليفة فاطمي قرار گرفتند اما آنان به سخن وي گوش ندادند. در سال 339 بود که قرامطه حجر الأسود را به جاي خويش باز گرداندند.

قبايل حمله کننده به حجاج

به جز حملات قرامطه که انگيزة مذهبي داشت، حملات قبايل عرب در يک دورة طولاني، دردسرهاي زيادي براي حجاج وحکومت عباسي و امراي­آن ايجاد کرد. طي سال­هاي 320 ـ 295 تعدادي از قبايل به کاروان هاي حج يورش مي­بردند. اين حملات نزديک منزل «حاجر» صورت مي گرفت. آنان چهارپايان را همراه با بار و بنه مي بردند و گاه شماري از زنان و کنيزکان را هم به اسارت مي گرفتند.[31]

در سال 303 گروهي از قبيلة طي، به فرماندهي حاتم خراساني به کاروان حج يورش بردند و اموال حجاج را تصاحب کردند. حجاجي هم که از دست آنان نجات يافتند، از تشنگي مردند. گروه ديگري از اعراب عليه ابوحامد ورقاء بن محمد که اميريِ راه را داشت، يورش بردند که او موفق به شکست آنان شد و شماري را کشت و برخي را اسير گرفت که آنان را به بغداد فرستاد. در آنجا آنان را کشتند و در آب دجله انداختند. [32]

نام قبيلة ديگري که در طول هزار سال در تجاوز به قبايل عربي ديده مي شود، قبيلة حرب است. مقتدر عباسي در اوایل به آنان پولي مي­داد تا مانع از حملة ایشان به کاروان حج شود. اين پولي است که به آن «خفاره» گفته مي­شود. در کتاب­هاي فقهي هم در بارة شرعي بودن يا نبودن پرداخت آن بحث شده است. اين قبيله بيشتر ميان راه مکه ـ مدينه بود و تا اين اواخر هم سفرنامه نويسان قاجاري از حملات آنان به کاروان هاي حج ياد کرده­اند.

در سال 355، بار ديگر قبيلة بنوسليم به کاروان حج حمله کرد اما اين بار حملة آنان متوجه کاروان هايي بود که از شمال آفريقا و بلاد شام مي­آمدند. اين کاروان مشتمل بر بيست هزار شتر از شام، هزار و پانصد از مصر و دوازده هزار از مغرب بود. بسياري از اينان همراه خانوادة خود از آن ديار گريخته و بنا داشتند از راه عراق در بغداد سکونت گيرند. مشکل ناامني ايجاد شده در آن نواحي، به دليل حملات بيزنطي­ها بود. قبيلة بنوسليم بر اين کاروان مسلّط شده، اموال آنان را گرفتند و اکثريت حجاج جان خود را از دست دادند.[33]

در سال 363 قبيلة بنوهلال بر کاروان حج عراقي يورش برده، بسياري از آنان را کشتند. در اين سال تنها شمار اندکي که جلوتر رفته و نجات يافتند، توانستند حج انجام دهند.[34]

بنوشيبان از قبايل ديگري بود که به عراق و راه عراق حمله مي­کرد. عضدالدوله با ترتيب سپاهي دست به عملياتي عليه آنان زد و قلع و قمعشان کرد؛ به طوري که بغداد و سواد عراق از دست آنان آسايش يافت. عضدالدوله توانست شماري از سران اين حملات را کشته و راه را امن سازد. [35]

در سال 379 ، ریيس قبيلة بني طي، به اسم ابن جراح طائي حجاج را ميان دو منزل فيد و سميرا متوقف کرده و آنان را وادا داشت که سيصد هزار درهم، به علاوة مقداري لباس پرداخت کنند. سپس به آنان اجازة عبور داد.[36]

در سال 384 هم کسی از عراق و شام به حج نيامد و دليلش آن بود که شمار زيادي از اعراب به فرماندهي اصيفر منتفقي مانع از آمدن شدند و ادعا کردند سکه هايي که سال قبل به آنان داده شده مشکل داشته و بايد عوض آن را بدهند. [37] در سال بعد، امير بدر بن حسنويه که حاکم منطقة جبال و همدان بود تعهد کرد تا سالیانه مبلغي پنج هزار دينار بدهد تا حجاج در امن و آسايش به حج بروند. [38] بعد از درگذشت بدر بن حسنويه باز مشکل مطرح شد و تا مرگ اين اصيفر منتفقي در سال 410 ادامه داشت.

از سال 402 قبيلة خفاجه حملات خود را آغاز کرد. آنان در منزل «العقبه» به حجاج يورش برده و بسياري را کشتند و اموالشان را بردند. با رسيدن نيروهاي کمکي آنان گريخته و برخي از اموال به صاحبانش بازگردانده شد.[39] اين خفاجه در سال 426 تا آنجا پيش رفت که به کوفه حمله کرد و اموال مردم را غارت نمود. حملات خفاجه تا اواخر اين قرن ادامه دارد. [40]

در همين قرن از قبيلة بني نبهان هم به عنوان قبيله­اي که به کاروان حج حمله مي­کرده، ياد شده­است. ابن اثير ذيل حوادث سال420 با اشاره به رسيدن کاروان حج خراسان مي نويسد:

وقتي اينان به «فيد» رسيدند، حماد بن عدي ریيس بني نبهان يورش آوردند. کاروانيان حاضر به پرداخت پنج هزار دينار شدند اما آنان نپذيرفتند. در اين زمان يک جوان خراساني تيري به ریيس اعراب زد و آنان پراکنده شدند و حجاج سالم به حج رفتند. [41]

شرايط امن بودن راه از نظر فقها

فقها در بارة شرايط وجوب حج از «تخلية الطريق» يا «تخلية السرب» از آن ياد مي­کنند؛ یعنی اين­که راه امن باشد. اگر تنها يک راه باشد و دشمن هم باشد که لازمة تأمين راه پرداخت وجهي باشد، اين شرط محقق نشده است. اما اگر کسي بتواند تحمّل کند، خوب است. همين طور اگر کسي از طرف او بذل کند و راه هموار شود، اين شرط فراهم گردیده و «تخلية الطريق» محقق شده است.[42] در اصطلاح فقها پولي که به عنوان باج راه حج پرداخت مي شود «خفاره» ناميده مي شود.

به­جز بحث راهِ خشکي ومشکلات­آن، ازجمله تهية علوفه براي حيوانات ياآب ­وخوراک براي حجاج، راه دريايي هم مشکلاتي دارد که فقها به آن توجه کرده­اند. اگر ظن غالب اين باشد که رفتن از راه دريایی هلاکت در پي دارد، از نظر وي وجوب حج برداشته مي شود. [43]

علاّمة حلي در بارة خفاره و دشمني که در راه است، مي نويسد:

«تفاوتي نيست که اين دشمن مسلمان باشد يا کافر. وي مي­افزايد: اگر توان جنگيدن با او باشد، به شرطي که ضرري در بر نداشته باشد، حج واجب خواهد بود. هرچه احتمال دارد که گفته شود واجب نيست؛ زيرا تحصيل شرط حج واجب نيست. در هر حال، اگر احتمال ضرر بدهد، از اين­که مالش يا جانش را از دست بدهد، واجب نيست. اگر دشمن کافر باشد و احتمال ضرر هم نيست بهتر است برود و به ثواب جهاد و حج دست يابد. اما اگر آن دشمن مسلمان است، حج واجب نيست، براي اين­که خون مسلمان ريخته مي شود.»

وي مي افزايد:

«اگر دشمن در کمينگاهي نشسته است تا مالي بگيرد، حج واجب نخواهد بود. شافعي هم از پرداخت پول؛ يعني همين خفاره، کراهت دارد؛ زيرا سبب جري شدن آنان براي گرفتن پول خواهد شد.»[44]

شهيد اول هفتمين شرط وجوب حج را همين «تخلية السرب» دانسته و مي نويسد:

«اگر پرداخت مال امنيت بياورد، در صورتي که بتواند، حج واجب خواهد بود در صورتي که اجحاف نباشد. اگر کسي مالي براي اين کار يعني مصالحه با دشمن به او بدهد، واجب نيست آن را قبول کند. اگر مال به دشمن پرداخت شد و راه امن گرديد، حج بر او واجب مي شود.»

شهيد اول تأکيد دارد:

«اگر ظن، يعني احتمال بيش از پنجاه درصد در بارة خوف و خطر؛ چه در راه خشکي چه دريايي­هست، واجب نيست. اما اگر پنجاه پنجاه است، ترجيحاً بايد برود.»

وي مي نويسد:

«جنگيدن با دشمن در اين راه، حتي اگر کافر باشد و احتمال سلامت هم بدهد، لازم نيست. البته مستحب است مگر آن که دشمن مسلمان باشد مگر از باب نهي از منکر.» [45]

در کتاب «المجموع» (ج7، ص82 ) ديدگاه فقهاي اهل سنت در بارة اين مسأله، به تفصيل مورد بحث قرار گرفته است.

و ظايف امير الحاج از ديد فقيهان

شهيد اول در کتاب «دروس» شرحي از وظايف امام در حج ارائه کرده که بخشي از آن مربوط به وظايفي است که امير الحاج در مراقبت از حجاج در طول راه دارد. وي مي­نويسد:

شايسته است که امام اعظم اگر خود در حج شرکت ندارد، امامي براي حج تعيين کند؛ چنان که پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام علي را در سال نهم بر موسم منصوب کرده و قرائت سورة برائت را به او واگذارکرد. ابتدا شخص ديگري را منصوب کرده بودکه به دستور خداوند او را عزل کرد. همين طور امام علي علیه السلام در دوران خلافت ظاهرش کسي را بر حج منصوب کرد. ابن بابويه از عمري روايت کرده است که حضرت مهدي هر سال در موسم حج حاضر است. مردم را مي بيند و مردم هم او را مي­بينند اما نمي­شناسند. شرط والي آن است که عادل و فقيه در احکام حج باشد. همين طور شايسته است که شجاع و مطاع بوده، صاحب رأي و هدايت و کفايت باشد.

امير الحاج بايد پانزده شرط داشته باشد؛ گردآوري مردم و فرودآوردنشان در منازل براي پرهيز از لصوص و غارتي ها و ايجاد ترتيب در حرکت و نزول و تعيين محل هر کاروان در حرکت و تعيين محل نزول تا افراد گم شده يافت شوند. همين طور تنظيم آب و مرتع ميان آنان و بردن آنان از بهترين راه­ها و آبادترين و راحت­ترين در صورتي­که اختيار داشته باشد. همين طور بايد در طول راه و محل نزول مراقبت آن­ها باشد و با پرداخت مال يا جنگ، دشمن را از حمله به آنان باز دارد. اگر نياز به پرداخت باج بود و پولي از بيت المال يا تبرع امام بود که هيچ، اگر نبود و از حجاج طلب کرد، احکامش گذشت.

امير الحاج بايد با رفق و مدارا در طول راه با حجاج مراعات ضعفا را کرده با آنان برخورد کند و واماندگان را از بيت المال يا اگر مال وقفي براي حج هست بپردازد. در غير اين صورت، اين قبيل کمک از قبيل واجب کفايي است. امير الحاج بايد در وقت خروج هر منزل، رعايت زمان معمول را بکند تا سبب از بين رفتن زاد و توشة مردم نشود و تأخير نکند که مبادا حجاج به زحمت بیفتند يا حج فوت شود. او بايد افراد خطاکار را حد زده يا تعزير کند، در صورتي که چنين حقي به او واگذار شده است. همين طور اگر اهليت دارد ميان آنان حکم کند، در غير اين صورت اين کار را به اهلش واگذار نمايد.

امير الحاج بايد در ميقات فرصت کافي به مردم بدهد تا واجبات و مستحبات را انجام دهد. بعد از بازگشت از منا هم به آنان اجازه دهد که مناسک و اعمال عقب افتادة خود را تمام کنند. همين طور به حائض و نفساء فرصت دهد تا پاک شوند. همين طور آنان را به زيارت پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیه السلام ببرد و در مدينه فرصت دهد تا مناسک زيارات را تمام کرده، وداع کنند و حاجات خود را برآوردند.

در زمينة مناسک، وظايف امير الحاج چنين است: اعلام وقت احرام، مکان و کيفيت آن و همين طور انجام اعمال مناسک. چهار خطبه فرصت کافي را براي بيان اين احکام در اختيار مي گذارد؛ يکي بعد از نماز ظهر روز هفتم ذي حجه و بعد از احرام بستن براي رفتن به منا، دوم روز عرفه پيش از نماز ظهر و سوم روز عيد قربان و چهارم در نفر اول. همة اين­ها يک خبر است، جز خطبة عرفه که دو خطبه است. يکي در بارة کيفيت وقوف و آداب و زمان حرکت و بيتوته در مزدلفه و وقت حرکت از آنجا و تحريض بر دعا و اذکار. سپس اندکي مي نشيند و دومي را کوتاه مي خواند؛ به طوري که با اذان و اقامة مؤذن تمام شود...

امام بايد جلوتر از همه به منا برود تا نماز ظهر و عصر را بخواند و آنجا بماند تا خورشيد طلوع کند. بعد از طلوع زياد توقف نکند. او در روز عيد هم بايد جلوتر از همه به مکه بيايد. سپس همان روز برگردد تا نماز ظهر و عصر را با حجاج در منا بخواند. در آنجا بماند تا نفر دوم. سپس نماز ظهر و عصر را در مکه بخواند. او بايد اهالي مکه را امر به تشبه به مُحرمين در ايام حج کند. همين طور امامت حجاج را در نمازها به خصوص نمازهايي که خطبه هم دارد بر عهده بگيرد. مردم هم بايد از آنچه بدان امر مي کند اطاعت کنند و بعد از دعاهاي وي آمين بگويند. نيز کراهت دارد که در آنجا تقدم حق اوست از او جلوتر باشند. اگر نهي کند، حرام است جلوتر باشند. امام بايد امر به معروف و نهي از منکر کند، به خصوص آنچه که متعلق به مناسک و کفارات مي شود. اگر در حکمي ميان علماي شيعه اختلاف باشد، امير الحاج اگر امام اعظم نيست يا از او نظر نمي گيرد، نمي تواند از مردم بخواهد تا به نظر او عمل کنند، مگر آن که خطايي باشد که مستند به يک قول نادر است. در آن صورت بايد آن را رد کند. جايز است که وظايف سفر و اداي مناسک به يک امام واگذار شود يا به دو امام. [46]

[1] . تاریخ الطبری: 3/348

[2] . فتوح البلدان: 356

[3] . تاریخ الطبری: 4/455، 477 - 481

[4] . تاریخ الطبری: 5/399

[5] . اخبار الطوال: 244 - 251

[6] . تاریخ الطبری: 5/397

[7] . انساب الاشراف: 3/166

[8] . تاریخ الطبری: 7/465، درب زبیده: 47

[9] . درب زبیده: 48

[10] . تاریخ الطبری: 8/136، درب زبیده: 48

[11] . الذهب المسبوک فی ذکر من حج من الخلفاء و الملوک: 38 - 39 (تحقیق جمال الدین شیال، قاهره، 1955).

[12] . درب زبیده: 49

[13] . کتاب المناسک: 330 ، 364

[14] . الامامه و السیاسه (ترجمه فارسی) : 389

[15] . نهایت المسافات بیرونی: ص 223، 234 درب زبیده: 52

[16] . مقصود شهر الجار است كه آن زمان‌، حكم جده امروزي را داشت‌. بنگريد به كتاب من با نام معجم معالم الحجازمدخل مربوطه (عاتق‌).

[18] . تاریخ مکه، ص 195 - 196

[19] . تاریخ الطبری: 9.140 درب زبیده: 53

[20] . درب زبیده: 54

[21] . درب زبیده: 55

[22] . صله تاریخ الطبری: (تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم): 113

[23] . تجارب الامم: 2/407. ابن اثیر می نویسد که او راه عراق به مکه را اصلاح کرد. الکامل: 8/704

[24] . درب زبیده، ص 65 - 69

[25] . اخبار مکه: 1/ 444 - 445

[26] . مشاکله الناس لزمانهم: 26

[27] . ذیل تجارب الامم / رذرواری، ص 282

[28] . تاریخ طبری (ترجمه): 15/ 6762 - 6769

[29] . تاریخ طبری (ترجمه): 16/6904 - 6905

[30] . تاریخ طبری: 19/ 6921-6922

[31] . تاریخ الطبری (عربی): 10/151

[32] . صلة تاریخ الطبری: 53؛ الکامل: 8/95؛ درب زبیده: 94

[33] . الکامل ابن اثیر: 8/574

[34] . الکامل: 8/647

[35] . تجارب الامم: 2/398؛ ذیل تجارب الامم (قاهره: 1334ق): 54؛ درب زبیده: 95

[36] . الکامل: 9/69

[37] . الکامل: 9/105

[38] . المنتظم ابن جوزی: 7/178 - 179؛ درب زبیده: 95

[39] . الکامل: 9/236

[40] . درب زبیده: 96

[41] . الکامل: 9/325

[42] . المبسوط شیخ طوسی: 1/301

[43] . المبسوط: 1/301 - 302

[44] . تذکره الفقهاء: 7/91؛ تحریر الاحکام: 1/553

[45] . الدروس: 1/313

[46] . الدورس الشرعیه: 1/496 -498